

نقدی بر نقد نقادانه

علیه خانواده ی مقدس کومه له ی امروزی

حسن معارفی پور

مقدمه

عنوان این مطلب از کتاب "خانواده ی مقدس" اولین اثر مشترک مارکس و انگلس گرفته شده است. عنوان اولیه ی کتاب «نقد نقادانه ی نقد» را جنی مارکس به مارکس و انگلس پیشنهاد می کند. "نقد نقادانه" یک جریان چپ هگلی بود که دور و بر برنوبو باوئر جمع شده بودند و در روزنامه ی "نقد ادبیات" می نوشتند. قبل از انتشار مارکس بدون هماهنگی با انگلس عنوان آن را به خانواده ی مقدس تغییر می دهد و «نقد نقادانه ی نقد» که تسویه حساب با جریان ارتجاعی و یهودستیز (آنتی سمیت) دور و بر برنوبو باوئر است را به مثابه ی توضیح عنوان اضافه می کند. مارکس و انگلس تصمیم می گیرند که با بخشی از نمایندگان جریانی که خود را تحت نام هگلی های جوان می شناخت به صورت تئوریک تسویه حساب کنند و مسیر خود را از آنان به کلی جدا کنند. مارکس البته در دانشنامه ی آلمانی-فرانسوی متونی همچون "درباره ی مساله ی یهود" و "نقد فلسفه ی حق" و انگلس "نقدی بر جوانب اقتصاد سیاسی" را منتشر کرده بودند، مباحثی که المنت های اولیه ی ماتریالیسم تاریخی و نقد اقتصاد سیاسی، پروژه هایی که بازتاب آن را در کل آثار مارکس و انگلس می توان مشاهده کرد، را به صورت ضمنی در خود دارند. مباحث مارکس در کتابچه ی "درباره ی مساله ی یهود" ضمن نقدی رادیکال و انقلابی به نظریات ارتجاعی برنوبو باوئر دفاع از رهایی انسان به طور عام را در هسته ی بحث خود قرار می دهد. مارکس از طریق خواندن مباحث انگلس در نقد اقتصاد سیاسی و وضعیت طبقه ی کارگر در انگلستان است که به بحث اقتصاد سیاسی تمایل پیدا می کند و نقدی را شروع می کند که از دستنوشته های اقتصادی فلسفی موسوم به دستنوشته های پاریس ادامه شروع می شود و تا انتشار کاپیتال و پایان عمرش ادامه می دهد. "خانواده ی مقدس" یا "نقد نقد نقادانه" اما همچنان تحت تاثیر ماتریالیسم فوئرباخ می ماند و مارکس و انگلس نتوانستند به صورت کلی خود را تا نوشتن "تذاهای فوئرباخ" از فوئرباخسیسم حاکم بر ماتریالیسم عصر رها کنند. "ایدئولوژی آلمانی" اثر مشترک دیگر مارکس و انگلس تکامل واقعی ماتریالیسم تاریخی است. ماتریالیسمی که ماتریالیسم فوئرباخ را به شکلی از اشکال ایدئالیسم مذهبی می خواند که مذهب جدیدی به اسم آنتیسم را جایگزین مسیحیت کرده است.

مارکس علاوه بر پرداختن به نقد اقتصاد سیاسی در حوزه های دیگری از جمله تاریخ (تکامل ماتریالیسم تاریخی) در کتاب "ایدئولوژی آلمانی" و دهها اثر سترگ فلسفی، اقتصادی، انسان شناختی و غیره تولید کرده است. نقد مارکس به جریان انارشیمیستی شرکت کننده در بین الملل اول، نقد به کارل فوگت، لاسال، باکونین، پرودون، دورینگ، ارزیابی مارکس از انقلابات 1848، کمون پاریس و غیره جملگی نقدی تئوریک و رادیکال و با چشم انداز رادیکال انقلابی برای تغییر وضع موجود به نفع سوسیالیسم و کمونیسم هستند. حتی ژورنالیستی ترین مقالات مارکس و انگلس از جمله "هیجدهم برومر لوئیس بناپارت"، "جنگ داخلی در فرانسه" "انقلاب و ضد انقلاب در آلمان" و غیره را می توان عرصه ی تئوریک ترین مباحث دوران خود خواند. مارکس و انگلس بدون شک زمانی که نقدی را به کسی مطرح می کردند، قبل از هر چیز نقدشان متکی به یک نگرش عقلانی و مترقی و فاکت های علمی بود که فاکت های شبه علمی دیگران را با ان کنار می زدند و همچنین راه رهایی را نشان می داد. در عین حال آثار مارکس و انگلس همواره از منطق رهایی انسان، از الغای مالکیت خصوصی بر ابزار تولید، اشتراکی کردن ابزار تولید از جمله زمین و کارخانجات و غیره بحث می کنند و راه رهایی را در انقلابی کردن حال به نفع آینده به مخاطب نشان می دهند.

نقدی به نقد نقادانه ی صلاح مازوجی

نقد دو جریان در حزب "کمونیست" ایران یعنی شاخه ی "چپ" و راست به یکدیگر بری از هر گونه نقد تئوریک و مارکسیستی است و لذا من این نقد را با نقد برنوبو باوئری مقایسه می کنم، نقدی که باید به رادیکال ترین شکل ممکن از موضعی مارکسیستی نقد شود. نقد طرفین به همدیگر چیزی جز درد دل های تشکیلاتی و سیاسی صرف نیست که از هر گونه خوانش تئوریک محروم است. ظاهراً در کومه له سال های سال است تئوری ستیزی به یک ایدئولوژی و فرهنگ تبدیل شده است و عبور از آن تقریباً غیرممکن شده است.

در اینجا برای جلوگیری از پیش آمدن یک سری سوء تفاهم لازم است که من چند مساله را به صورت روشن بیان کنم، تا اوباش آنتی کمونیست و پرو فاشیست از نقد به جریانات اپوزسیون بهره نگیرند. اوباش فاشیست و اسلامیستی که امروزه به اسم "محور مقاومت" به احزاب اپوزسیون یک سری انتقادات مطرح می کنند، در زمره ی ضد انقلاب فاشیستی اند و لازم است از همین جا به آنان اعلام کنم که نه این مطلب را لایک کنند و نه شر کنند، چون این مباحث هیچ ربطی به این فاشیست های سپاهی و حزب الهی ندارد.

اول: باید اعلام کنم که کومه له جریانی است که برای خود یک تاریخ است، تاریخی پر از فراز و نشیب. کومه له را باید در کلیت خود و در طول این پروسه ی تاریخ با تمام فراز و نشیب های این سازمان در ارتباط با جنبش های اجتماعی و مبارزه ی طبقاتی و غیره بررسی کرد. جریانی که علیرغم نداشتن درک تئوریک، وارد نبودن به مسائل انتزاعی و فلسفی، پیروی از تزه های ارتجاعی

مائوئیستی که سر و ته بریده در ایران تبلیغ و ترویج می شدند، در دوره ی مشخصی از تاریخ، در شرایطی که اکثریت احزاب سیاسی "چپ" به ستون فقرات فاشیسم اسلامی و خمینیسم یا در بهترین حالت جناح چپ بورژوازی لیبرال تبدیل شده بودند، از میهن پرستی و فاشیسم اسلامی دفاع می کردند، در مقابل فاشیسم اسلامی و در مقابل ضد انقلاب خمینی با اسم و رسم کمونیسم فرمان مقاومت و تسلیح توده بی می دهد، دهقانان بی چیز را مسلح می کند، کارگران شهرهای کردستان را در سطح وسیع و توده بی علیه سلطه ی جنازه ی فتوادلیم (نظام ارباب- رعیتی) بسیج می کند و از مدنیت جامعه در مقابل تعرض فاشیسم اسلامی، سلفیسم، مفتی زاده ایسم (برادر ناتنی فاشیسم اسلامی شیعی در کردستان)، در مقابل جریانات کنسرواتو و ارتجاعی و ضد انقلاب مانند زباله های بازمانده ی حزب دمکرات دفاع می کند و به معنی واقعی کلمه تاریخ ساز می شود. کومه له در همان ابتدا از طریق دست بردن به مالکیت خصوصی بر زمین و تقسیم اراضی در مناطقی از کردستان ایران هزاران و صدها هزار دهقان بی چیز را مالک زمین می کند و از طریق پاسخی رادیکال و درست به نیازهای اقتصادی و آنی مردم تحت ستم می دهد، آنان را تبدیل به زیر مجموعه ی جنبش ضد فتوادالی و به معنی واقعی کلمه تبدیل به نیروی اکتیو جنبش کمونیستی می کند. این تاریخ برای ما تاریخی پر افتخار و قابل دفاع است و علیرغم هر نقد تئوریک که به "کنگره" ی اول و حتی دوم کومه له داشته باشیم، از این پراتیک انقلابی، از شکل دادن به حاکمیت شورایی موسوم به "بنکه" های مردمی در کردستان، از سیاست تقسیم اراضی به نفع انسان های بی چیز و خلع ید از مالکان، از تقسیم عادلانه ی مواد غذایی و دیگر وسایل مورد نیاز مردم مانند نفت و گاز و غیره توسط این شوراهای بین مردم، از سازماندهی انقلاب و مقاومت مسلحانه در مقابل فاشیسم اسلامی دفاع کرده و می کنیم و آن را جزو دوره های درخشان مارکسیسم پراکسیس و انقلابی در تاریخ ایران می دانیم، خود. نسل من که این اوضاع را به چشم خود ندیده است، با این حال به این دوره به شدت گرایش دارد. کافی است در کردستان در سطح جامعه در مورد دوره بی که کومه له حاکمیت دوگانه را به رژیم تحمیل کرده بود صحبت کنید، آن زمان خواهید دید که هر انسان عادی خود یک کتاب نانوشته ایی است که می تواند این دوران را بهتر از هر انسان شناسی برای شما بازگو کند. البته نباید فراموش کرد که کومه له در همان دوران اشتباهات فاحشی هم مرتکب شده است که بعدها در کنگره های بعدی کومه له از جمله کنگره ی شش کومه له (درخشان ترین کنگره ی کمونیستی تاریخ کومه له، جایی که ماتریالیسم تاریخی مارکس در مباحث کنگره بازتاب پیدا می کند)، مورد نقد و بررسی جدی قرار گرفته شده است. یکی از این اشتباهات استراتژیک دفاع کومه له از کاندیداتوری مسعود رجوی بعد از به شکست کشیدن انقلاب ایران از جانب ضد انقلاب فاشیستی و اسلامی است. در عین حال هم باید اعلام کرد که مضحکه ی انتخابات رژیم فاشیستی ایران که در همان اوایل انقلاب با رای آری یا نه برگزار می شود، از جانب کومه له محکوم می شود و کومه له شرکت مردم در سطح وسیع در این مضحکه را در کردستان محکوم می کند. کردستان تنها جایی بود که در سطح وسیع این مضحکه ی انتخاباتی و این کاریکاتور از انتخابات که چیزی جز نمایش قدر قدرتی فاشیسم اسلامی نبود، را با تمام قدرت بایکوت می کند و اکثریت قریب به اتفاق مردم در این انتخابات شرکت نمی کنند. تسلیح زنان به عنوان نیروی پیشمرگ علیرغم فرم پوشش زنان در اوایل تسلیحشان یکی دیگر از نقاطی است که باید با تمام قدرت از آن دفاع کرد. کومه له تنها نیروی است که در دوران انقلاب به معنی واقعی کلمه فعالیت توده بی در میان توده های ستمکش جامعه و سازمان دهی توده بی علیه رژیم فاشیستی ایران را به پیش می برد. اگر کومه له یک جریان توده بی با پایه های عظیم اجتماعی و سازماندهی توده بی بود، احزاب و جریانات چپ دیگر بیشتر جریانات روشنفکری بودند که پایگاه توده بی در میان ستمکشان جامعه نداشتند و به همین خاطر به راحتی مغلوب فاشیسم اسلامی خمینی شدند. کومه له اما از همان ابتدای فعالیت علنی خود توده های کارگر، دهقان و در یک کلام ستمکشان جامعه را علیه وضع حاکم در آن دوران سازمان می دهد و از این طریق در رابطه ی خدایگان و بنده ی مورد نظر هگل نماینده ی بندگان بی چیز تاریخ علیه خدایگان فاشیست می شود.

دو: کومه له سازمانی است که بر پراتیک انقلابی و رادیکال بیشتر از تئوری های انتزاعی ایی که در آن دوران بیشتر از جانب مارکسیسم مبتذل پرشوروی یا طرفدار چین و غیره تبلیغ می شد، تاکید می گذاشت و شرایط حاکم بر کردستان، عروج فاشیسم اسلامی در سایر نقاط ایران و ضرورت مقاومت در مقابل فاشیسم اسلامی در سطح سراسری این جریان را وادار می کند که به دنبال تئوری رادیکال و انقلابی مارکسیستی برای توضیح شرایط حاکم بگردد. به همین دلیل است که از فاصله ی "کنگره" اول (اگر اصلاً کنگره خوانده شود) تا کنگره ی دوم بدنه ی کومه له و بخش زیادی از رهبری آن در واکنش به اوضاع حاکم و تلاش برای تحلیل ماتریالیستی وضع دوران خود، همچنین به دنبال شکل گیری کنترل کارگری در بخش هایی از کارخانجات صنعتی و غیره مارکسیسم انقلابی را با آغوش باز می پذیرد و از تشکیل حزب کمونیست ایران دفاع می کند. نیروهای چپ و کمونیست خط سه و جریان مارکسیسم انقلابی که بخشا توسط کومه له، پیکار، اتحاد مبارزان کمونیست، وحدت کمونیستی و بخش هایی از رزمندگان و غیره نمایندگی می شد، بخشا به پروسه ی تشکیل حزب کمونیست ایران، پروسه بی که با کومه له شروع می شود، می پیوندند. می توان بدون اغراق اعلام کرد که بدون کومه له، تشکیل حزب کمونیست ایران غیر ممکن بود. کومه له پایه های مادی تئوری مارکسیسم انقلابی در مقابل مارکسیسم عامیانه و مبتذل دوران خود می شود. دفاع از مارکسیسم انقلابی و کمونیسم در مقابل سوسیالیسم عوامانه به یکی از مهمترین مسائل سرنوشت ساز دورانی تبدیل می شود که فاشیسم اسلامی به دنبال تثبیت پایه های خود بعد از فرمان جهاد علیه کردستان (فتوای خمینی جلاد در بیست و هشت مرداد 58) و تاکید بنی صدر فاشیست و جنایتکار رئیس جمهور وقت بر خواباندن غائله ی کردستان، سرکوب جنبش ترکمن صحراء، در هم شکستن مقاومت ایل قشقایی که اغلب از جانب جریانات مائوئیستی رهبری می شد، و در نهایت سی خرداد شصت بود. سی خرداد شصت توهم ضد امپریالیستی بودن خمینی را در بین بخشی از جریانات چپ که هنوز به ستون فقرات فاشیسم اسلامی تبدیل نشده بودند را از بین برد. پراکنده بودن مقاومت هایی که از جانب مجاهدین، بخشا چریک های فدایی خلق و دیگر سازمان ها همچون پیکار و رزمندگان و غیره صورت می گرفت، در مقابل موج پیوستن میلیونی به فاشیسم اسلامی و ضد انقلاب حکومتی به هیچ وجه نمی توانست آلترناتیو عملی فاشیسم

اسلامی باشد. این مساله باعث می شد که این احزاب یا تحت تاثیر سنت شهید پروری رزمندگان و اعضای خود را به کشتن و دستگیری دهند و یا مسیر فرار به کردستان را در پیش بگیرند، چون کردستان تنها منطقه بی بود که فعالیت آزادانه ی کمونیستی هنوز در آن به خاطر توازن قوایی که کومه له به حاکمیت فاشیستی ایران تحمیل کرده بود ممکن بود. مقاومت های ماجراجویانه ی اتحادیه ی کمونیست ها در جنگل های آمل چیزی جز خودکشی سیاسی و ادامه ی سنت شهید پرستی مذهبی نبود و اگر اعضای این جریان توازن قوا را درک کرده بودند به کردستان می آمدند و به احتمال زیاد همگی یا جان سالم به در می بردند یا اینگونه در یک شرایط کاملا نابرابر قتل عام نمی شدند.

سه: از فاصله ی تشکیل حزب کمونیست ایران تا امروز کومه له روند صعود و سقوط فراوانی را طی کرده است. در یک دوره ی مشخص بین سال های 1362 تا 1368 شمسی ما شاهد مباحث تئوریک عمیق و رادیکال مارکسیستی در حزب کمونیست ایران و کومه له هستیم که در کنار پراتیک سیاسی کومه له (جنگ با رژیم فاشیست اسلامی ایران و جریان ارتجاعی و ضد انقلابی حزب دمکرات و به شکست کشاندن حزب دمکرات به شکل سیاسی و نظامی) و همچنین حضور نیروی پیشمرگ در میان مردم هستیم. دوره بی است که فعالین داخل شهر کومه له هنوز فعالیت دارند و کومه له نوک کوه یخ یک جنبش عظیم میلیونی در کردستان است. نشریه ی تئوریک "کمونیست"، "بولتن به سوی سوسیالیسم" و نشریات هنری و فرهنگی مختلفی در کومه له به زبان گردی منتشر می شوند و کومه له به معنی واقعی کلمه مکانی برای مباحث سیاسی و تئوریک می شود. با پایان جنگ بین رژیم فاشیست ایران و رژیم فاشیست بعث عراق و مسائل استراتژیک و منطقه بی موسوم به بحران خلیج و بی افقی نیروی پیشمرگ کومه له مسائلی طرح می شود که بر اختلافات عمیق سیاسی، تئوریک و تشکیلاتی و شیوه ی برخورد به آینده ی تشکیلات مربوط می شوند. منصور حکمت در آن دوران از این مساله هراس داشت که سرنوشت کومه له مانند سرنوشت مجاهدین خلق شود. این مباحث ابتدا توسط کانون کمونیسم کارگری طرح می شوند. کانون کمونیسم کارگری متشکل از منصور حکمت، ایرج آذرین و رضا مقدم بود. تمام کسانی که بعدها به کمونیسم کارگری پیوستند در نتیجه ی این مباحث و بخشا به خاطر ناامیدی و بی افقی سیاسی ناشی از ماندن در خاک کردستان عراق به این جریان پیوستند. اختلافات بین رهبری کومه له و حزب کمونیست ایران که در آن دوران منصور حکمت این جریان را به سه جریان کمونیست، سانتر و ناسیونالیست گرد تقسیم می کرد. این جریانات و کشمکش راست، چپ و مرکز به هیچ وجه تازه نبودند، اما کشمکش های جهانی و منطقه بی این بحث ها را همچون زغال کباب باد می زد و زمانی که بحث ها در بدنه با مسائل احساسی و قطب بندی بین راست و چپ و مرکز و غیره تداعی می شد، فضای ادامه ی همکاری را عملا از بین می برد. جریان این مباحث در پلنوم شانزدهم حزب کمونیست ایران به صورت دقیق مورد ارزیابی و بررسی جدی قرار گرفته است. "تفاوت های ما" ی منصور حکمت و مجموعه مقالاتی که به اسم "بحران خلیج" منتشر شده اند، انگشت گذاشتن بر جنبه های تئوریک این بحث شفاهی در پلنوم شانزدهم است که منجر به جدایی جریان کمونیسم کارگری می شود، است. کمونیسم کارگری هر تائیدی روی تئوری و مارکسیسم و کارگری کردن کمونیسم داشته باشد، عملا مسیری غیر از آن را در پیش گرفت. اگرچه افق ارتجاعی جریان کمونیسم کارگری امروزی در آن بحث های دوران قبل از انشعاب مشخص نبود، اما امروز می توان به دقتی تحلیل کرد که کمونیسم کارگری به معنی واقعی واکتشی ارتجاعی به شکست "سوسیالیسم" اردوگاهی (سرمایه داری دولتی) و پذیرش پست مدرنیسم به مثابه ی مذهب نئولیبرالیستی است. بی دلیل نیست که چند سال بعد در کنگره ی دوم و سوم حزب کمونیست کارگری ایران منصور حکمت به طور صریح در اصول و میانی مارکسیسم انقلابی و کمونیسم (سوسیالیسم علمی) بازبینی می کند و این بازبینی ارتجاعی و پست مدرنیستی از جانب اعضای رهبری، بدنه و هواداران ایشان به اسم "درافرزده" به مارکسیسم به خورد مردم داده می شود. منصور حکمت که در دوره ی مارکسیسم انقلابی خود منتقد سرسخت پوپولیسم و مدافع و پیرو مارکسیسم ارتدکس به معنی لوکاچی و نه کائوتسکیستی آن بود، به یک باره خود پوپولیست می شود و از جنبش های همه با هم دفاع می کند. تئوری بافی های احمقانه موسوم به حزب و شخصیت ها، حزب و جامعه، حزب و قدرت سیاسی، سناریوی سیاه و سفید و غیره خزیدن لاک پستی به دامن سلطنت طلبی و ارتجاع زیر نام کمونیسم است، پروژهای که از همان ابتدا شکست خوردند. نتیجه ی در پیش گرفتن سیاست حزب و شخصیت ها، فعالین فرسنگردی و پروفاشیستی ایی مثل مینا احدی شدند که در کنگره ی نازی ها یعنی روزنامه ی بیلد آلمان شرکت می کند و با نمایندگان فاشیست دیگر کشورها عکس سلفی می گیرد. در اینجا بحث من بر سر حزب کمونیست کارگری نیست، بلکه بر سر کومه له و حزب کمونیست ایران است و به همین خاطر در این جا بازخوانی از کمونیسم کارگری را به کنار می گذارم و به فرصت دیگری موکول می کنم، اگرچه در زمینه ی این حزب مقالات فراوانی نوشته ام.

چهار: کومه له تاریخا تلاقی سه جریان اصلی از جمله جریان کمونیستی، ناسیونالیسم گرد و لمپنیسم شهر و دهات بوده است. هر کدام از این جریانات در فواصل زمانی و با فراهم شدن بستر در کومه له رشد کرده اند و یا بخشا با هم دست به ائتلاف علیه دیگری زده اند. لمپنیسم به مثابه ی یک نابسامانی اجتماعی در یک جامعه ی از خودبیگانه پدیده بی واقعی، مادی و غیرقابل انکار است و می تواند کم و بیش در بین دو جریان ناسیونالیستی و کمونیستی هم وجود داشته باشد، همانطور که امروز به خوبی مشاهده می کنیم که چگونه ارادل و اوباش شهرهای کردستان، کسانی که به قول خود در سفر، سنج و مریوان عربده کش بوده و خیابان را می بستند، "مبغلان" جناح "چپ" کومه له شده اند. در اینجا به خاطر یک سری مسائل از آوردن اسم افراد خودداری می کنم، اما رهبری جناح "چپ" به تمام مسائلی که من مطرح می کنم آگاهی کامل دارد و جریان مقابل هم همین طور، با این حال جناح صلاح ماروجی به شیوه بی اپورتونیستی برای جذب نیرو با این لمپن های شارلاتان چاقوکش سازش می کند و جریان مقابل هم مجموعه بی لمپن شعبان بی مخ را در تشکیلات کردستان علیه فعالین کمونیست وابسته به جناح چپ و برای سرکوب آنان سازمان داده است. یکی از مسائلی که باعث می شود کشمکش های سیاسی جنبه ی شخصی به خود بگیرند، همین لمپن ها و اوباش تفنگچی دور و بر کمیته ی مرکزی کومه له هستند، که در قبال یک آجو و یا حتی یک آفرین و سازماندهی تشکیلاتی، رفیق بغل دستی خود را

تخریب کرده و خصوصی ترین و محرمانه ترین اطلاعات شخصی اش را با رهبری این یا آن جناح در میان می‌گذارند. لمپن ها و ارادل و اوباش تاریخا به خاطر جایگاه متزلزل طبقاتی و بیگانگی با انسانیت در نهادهای دولتی و سرکوبگر برای سرکوب ستمکشان بسیج شده و می شوند و در قبال یک سیخ کباب و یک گونی برنج آدم فروشی کرده و می کنند و حتی دست به آدم کشی و ترور هم می زنند. وضعیت کردستان ایران کمی متفاوت است. لایه ی نازکی از این ارادل و اوباش جذب نهادهای امنیتی شده اند و در میان مردم رسوا هستند و به اسم جاش شناخته می شوند، لایه ی بزرگتر این لمپن ها و اوباش در شهرهای کردستان ایران شرخری و باجگیری می کنند یا با تسبیح و کلاه مخملی و کفش قیصری جلو مدارس دختران پرسه می زنند و به دختران زیر سن و بالای سن دبیرستانی مثلک می اندازند و مزاحمت جنسی برایشان درست می کنند و یک لایه هم جذب احزاب گرد ایرانی مقیم کردستان عراق می شوند و آنجا اگر امکانات برایشان مهیا باشد، باند بازی های فرقه یی و لمپنیستی خود را دوباره راه اندازی می کنند و شب ها تا دیروقت در محافل عرق خوری برای منزوی کردن این یا آن عضو رادیکال و اهل مطالعه و کتاب نقشه های ضد انقلابی می کشند. بخشی هایی از این لمپن ها تبدیل به خیرچین های کمیته ی مرکزی این احزاب می شوند و اخبار درون اردوگاه و مناسبات جنسی و حتی روابط عادی و رفیقانه ی کل اعضا را به کمیته ی مرکزی گزارش می دهند، تا تشویقی از جانب کمیته ی مرکزی دریافت کنند. این پدیده ها مسائلی کاملا واقعی درون این احزاب هستند و من با پوست و گوشت و استخوان آن را در کومه له تجربه کرده ام. این مسائل را رهبری این جریان که کومه له را ویترین (دکان) ی رو به جامعه می داند، هیچ وقت رو به جامعه مطرح نمی کند، چون درک رهبری این حزب از سیاست درکی کالایی و کاسبکارانه (ویترین را زیبا نگه دار، پشت ویترین مهم نیست) است. لازم به ذکر است این صلاح مازوجی بود که کلمه ی ویترین را برای تشکیلات کردستان به کار می برد، نه ابراهیم علیزاده.

پنج: تا آنجا که به اختلافات امروز کومه له بر می گردد، این اختلافات تازه نیستند و برخلاف ادعای ابراهیم علیزاده که چند سال پیش در هنگام شروع این اختلافات در یک برنامه ی تله ویزیونی یکی از تله ویزیون های کردستان عراق (تا جایی که به یاد دارم تله ویزیون فاشیستی روداو و وابسته به ایل بارزانی بود) و در پاسخ به سوال مجری در مورد وجود اختلاف در حزب کمونیست ایران اعلام کرد هیچ اختلاف سیاسی ایی بین ما وجود ندارد و هر کس اعلام کند که ما اختلاف سیاسی داریم، آب به آسیاب جمهوری اسلامی می ریزد. این در حالی است که خود او در آخرین مصاحبه اش با رادیو دیالوگ در بخش دوم ضمن پس گرفتن حرف های خود به شیوه بی ریاکارانه و شارلاتان مانابانه اعلام کرد که اختلاف وجود دارد و سیاسی هم هست. اختلافات درون این حزب به ویژه کشمکش و مبارزه بین چپ و راست تاریخی به قدمت تاریخ کومه له و حزب کمونیست ایران دارد و همواره تکرار شده است. ابراهیم علیزاده در بخش دوم مصاحبه اش با رادیو دیالوگ برخلاف بخش اول که در آنجا اعلام کرده بود اختلاف سیاسی نداریم و مسائلی که جناح مقابل مطرح می کند بیشتر ذره بین گذاشتن روی ذهن دیگران است و حتی یک ورق آ4 در مورد اختلافات ما از طرف جناح مقابل منتشر نشده است، وقتی در بخش دوم مصاحبه مقابل سوالات مخاطبان که توسط محمد خاکی مطرح شد، قرار گرفت، حرف خود را پس گرفت و گفت چرا اختلاف وجود دارد و سیاسی هم هست. اینجا باید از ابراهیم علیزاده سوال کرد که آیا ایشان بر طبق حرفی که خودشان چند سال پیش در یک تله ویزیون به احتمال زیاد روداو زدند، به رژیم ایران خدمت نمی کنند؟! اگر طرح مساله ی اختلاف سیاسی در حزب کمونیست ایران و کومه له خدمت به رژیم است، پس با تکیه بر بخش دوم برنامه ی مصاحبه ی رادیو دیالوگ با ایشان و اتکا به بحث دیگرشان در ابتدای طرح این اختلافات در سال های گذشته، بگوییم که ابراهیم علیزاده دارد به رژیم ایران خدمت می کند. سرپوش گذاشتن بر اختلاف و تلاش برای حل تشکیلاتی مسائلی که به سرنوشت جامعه و طبقه ی کارگر مربوط هستند، راهکار ارتجاعی است آقای علیزاده. شما و حزبتان سال های سال قاسملوی جنایتکار و صادر کننده ی فرمان کشتار کمونیست ها را به خاطر دور زدن جامعه و مذاکره با رژیم فاشیستی اسلامی ایران در خفا و بدون اطلاع جامعه ی کردستان و در نبود توازن قوا محکوم می کردید، الان خودتان هم با رژیم ایران بدون آگاهی جناح مقابل نشست داشته ایید و هم می خواهید اختلافات سیاسی که حول مسائل سرنوشت ساز می چرخند را به شیوه ی تشکیلاتی سر ببرید. ما بیرونی ها این اجازه را به شما نمی دهیم. کور خوانده ایید! اینقدر زیر فشارتان می گذاریم که ناچار شوید دروغ نگوئید و سر مردم و اعضای حزبتان را شیره نمالید.

شش: تا آنجا که به جناح مقابل یعنی جناح "چپ" کومه له و حزب کمونیست ایران بر می گردد، می توان با استناد بر تمام مقالات و مطالبی که اعضا و هواداران این جریان منتشر کرده اند، نشان داد که تاکنون نقد تنوریک دندان گیری که بتوان به آن تکیه کرد وجود ندارد. فرشید شکری، عباس منصوران، صلاح مازوجی، پویا محمدی و چند نفر دیگر یک سری مطالب را منتشر کرده اند که آخرین مطلب آن را صلاح مازوجی نوشته است. این مطالب درک روشنی از سوسیالیسم علمی و کمونیسم به مثابه ی آلترناتیو پیش پای جامعه قرار نمی دهند و بخش وسیعی از این مطالب درد دل های تشکیلاتی هستند. مبارزه ی طبقاتی از بالا و پایین در جامعه و بازتاب ایدئولوژیک آن که به شکل یک مبارزه ی ایدئولوژیک و هژمونیک در احزاب سیاسی به پیش می رود، در کومه له به نقد مبتذل ابتدال تبدیل می شود. نقدی که بویی از منطق تنوریک مارکسیستی نبرده است و دست و پا ندارد. نقدی که بر پایه ی یک سیستم منسجم فکری رادیکال متکی بر نقد شناخت شناسانه، هستی شناختی و زیبایی شناختی باشد، نیست. تخفیف یک نقد تنوریک پیچیده به یک سری مسائل تشکیلاتی و طرح گفته هایی از ابراهیم علیزاده که از مباحث شفاهی آمده اند و هیچ سندیت حزی ندارند، تبدیل به پاشنه آشلی برای جناح "چپ" در نقد جناح راست می شوند. "نقد" جناح "چپ" به جناح راست که در مطلب اخیرا صلاح مازوجی خلاصه شده است، این است که جناح راست به رهبری ابراهیم علیزاده مصوبات کنگره ها را زیر پا می گذارد و به خاطر قدرتی که در کردستان عراق دارد سرخود عمل می کند. انگار مصوبات کنگره و مسائلی که صلاح مازوجی بر آن انگشت می گذارد، مارکسیسم انقلابی و ارتدکس هستند. نه خیر! مصوبات این کنگره ها و برنامه ی حاکمیت "شورایی" یا مردمی، برنامه یی که مورد تاکید صلاح مازوجی برای اداره ی آتی کردستان است، در بهترین حالت در چارچوب یک نظام

سوسیال دمکرات بورژوازی می گنجد و یک ملیتر از مناسبات تولیدی سرمایه دارانه فراتر نمی رود. این برنامه که بر حاکمیت توده بی انگشت می گذارد، مساله ی مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و زمین را به آینده ی نامعلوم موکول می کند و به شکلی از اشکال به اسم برنامه ی دوران گذار معرفی می شود. با تاکید بر مارکسیسم و "نقد برنامه ی گوتا" ی مارکس و تجربه ی انقلاب سوسیالیستی روسیه می توان اعلام کرد که بدون حل مساله ی مالکیت به شیوه ی کارگری و بدون داشتن برنامه برای حل مالکیت بر زمین و کارخانجات و صنایع تولیدی و غیره، صحبت کردن از سوسیالیسم در بهترین حال خودارضایی شبه سوسیال دمکراتی بیش نیست. جناح "چپ" با مصوبات کنگره های کومه له، مصوباتی که سال هاست ربطی به سوسیالیسم علمی و مارکسیسم ندارند و در بهترین حالت سوسیال دمکراتیک هستند، خودارضایی "تئوریک" می کند و مساله ی توازن قوا را درک نمی کند یا نمی خواهد درک کند. اختلافات امروز درون کومه له بر سر حقانیت این یا آن جناح نیست، بلکه بر سر قدرت است. بخش علنی کومه له در کردستان عراق اگر در گذشته به عنوان نوک کوه یخ معرفی می شد، امروز کل هویت کومه له است. شما اگر بخواهید به عنوان کومه له به رسمیت شناخته شوید، باید در تشکیلات کردستان سال ها با کلاشینکف از تانکر خالی آب و نفت حفاظت کرده باشید (آب در هاون کوبیده باشید). وقتی پیش شرط "ترقی" و رد شدن از بازی مار و پله ی قدرت و رسیدن به "مقام" "کمیته ی مرکزی" برای امکان دخالت فعال در سرنوشت سیاسی حزب به حداقل پانزده سال تفنگچی گری در کردستان عراق، آن هم در دورانی که مبارزه ی مسلحانه سال های سال است از دستور کومه له خارج شده است، گره خورده و تبدیل به واقعیت امر می شود و این واقعیت هم شکل ایدئولوژی ایی را به خود می گیرد که از طرف تمام اعضای رهبری کومه له از "چپ" و راست گرفته تا اعضای بدنی به شکلی مذهب گونه تبلیغ می شود. پس نباید تعجب کرد که این مساله ابزاری برای سرکوب مخالفین شود. جناح "چپ" که خود در سرکوب جریان کمونیستی از جمله جریانی که توسط خود شخص من نمایندگی می شد، دست داشته است. همین جریان "چپ" به ابزار سرکوبی که خود سازنده ی آن است، تنها وقتی علیه خودش به کار می رود، انتقاد می کند. (مرگ خوب است ولی برای همسایه) شما نمی توانید اعدام را برای دیگران تجویز کنید ولی زمانی که خودتان یا رفقایان توسط دشمن اسیر می شوید، به جنبش "هشتگی" نه به اعدام ببینید! این دیگر خیلی مسخره و ساده لوحانه است. رهبری جناح "چپ" به خوبی می داند که ماندگاری کومه له به اردوگاه زرگویز گره خورده است و بی دلیل نیست که جناح ابراهیم علیزاده که قبلا جناح مرکز بود سال های سال علیرغم تمام خطرات احتمالی که زرگویز را تهدید می کرد، با چنگ و دندان از این سیم خاردار دفاع کرده است. جناح راست امروز و سانتر دیروزی، نه در گذشته و نه در شرایط امروز تشکیلات خارج کشور کومه له و حزب کمونیست ایران و حتی تشکیلات شهرهای کردستان را هیچ پخی حساب نکرده و نمی کند، همانطور که جمهوری اسلامی ترسی از اپوزسیون خارج کشور ندارد و وقتی فعالین سیاسی داخل کشور موی دماغ رژیم می شوند، به آنان می گویند برو گورت را کم کن، کومه له هم به کسانی که در تشکیلات کردستان از کمونیسم دفاع کنند، راه خارج کشور را نشان می دهد. رهبری کومه له از این مساله آگاه است که اعضای تشکیلات خارج کشورشان بعد از مهاجرت سال ها در دپرشن سیاسی به سر می برند و در بهترین حالت اگر بعد از ده سال افسردگی سیاسی توانسته باشند از تبعات شوک فرهنگی جان سالم به در ببرند، در نهایت توانسته اند به عنوان کارگر نیمه سیاه در یک رستوران گردی به کارهای طاقت فرسای بدنی و طولانی مدت مشغول شوند و وقتی برای فعالیت سیاسی ندارند. اگر اعضای این حزب سالی یک بار در مراسم روز کومه له جمع شوند و یک دور سرچویی را بگیرند و برقصند، کومه له توانسته است به هدف خود برسد. در مورد اعضای داخل کشور هم باید بگویم که هر کدام کوچکترین انتقادی به سیاست های حاکم بر تشکیلات کردستان داشته باشند، فوراً به عنوان مزدور یا در بهترین حالت سمپات حزب کمونیست کارگری منزوی می شوند. با اعضای زیادی از تشکیلات سابق شهری کردستان به خاطر فعالیت های سیاسی مخفی و علنی ایی که در ایران داشتم در ارتباط بوده و بخشا هستم. بخشی زیادی از کسانی که هنوز به دلایلی پیوند خود را با من حفظ کرده اند، بارها اعلام کرده اند که دیگر هیچ اعتمادی به هیچ کدام از این جناح ها ندارند و یا رسماً به پوچی رسیده اند، چون کومه له پاسخ سوال آنان را نمی دهد و این نیروها که هر کدام پایگاه اجتماعی در میان توده ها داشتند، یکی پس از دیگری در نتیجه ی سیاست های راست و ارتجاعی کومه له منزوی می شوند. در این میان کومه له همچنان بر تپل و دهل حماقت می کوبد و جناح "چپ" از درک تئوریک جناح راست عاجز است.

هفت: در مورد حزب کمونیست کارگری اعلام کردیم که دلایل انشعاب این حزب، تحولات جهانی، فروپاشی "سوسیالیسم" اردوگاهی (سرمایه داری دولتی) و عروج پست مدرنیسم به مثابه ی یکی از روبناهای اصلی نئولیبرالیسم بود. چرخش به راست کومه له ی امروز و دیروز هم ریشه در کشمکش های جهانی و تغییر قطب بندی های منطقه یی و جهانی و عروج جریانات ناسیونالیستی گرد دارد. اگر در دوران انشعاب کمونیسم کارگری بخشی از کومه له (جناح ناسیونالیستی عبدالله مهدی و سایرین) به جای همبستگی با جنبش شورایی و کارگری در کردستان عراق و تلاش برای به قدرت رساندن کمونیست ها، سیاه روی سفید در کتاب "بحران خلیج" اعلام کردند که خواهان پیدا کردن دوستان امروز و اتی خود در میان حاکمان کردستان عراق هستند، همان زمان این جناح رسماً به جبهه ی ناسیونالیسم گرد، سوسیال دمکراسی لیبرال و کمپ بورژوازی پرو غرب خزیده بود. چرا کومه له عبدالله مهدی را به خاطر این موضع گیری ارتجاعی آن دوران اخراج نکرد؟ چرا با این گرایش ناسیونالیستی و ارتجاعی به شیوه ی تئوریک برخورد نکرد؟ خوب جریان سانتر (خط ابراهیم علیزاده و مازوجی) هم تا حدود زیادی این توهم را کم و بیش داشت، اما آن را به روشنی اعلام نمی کرد. عبدالله مهدی یک دهه بعد می تواند بخش وسیعی از جریان ناسیونالیستی و لمپنیستی کومه له را دور خود جمع کند و علیرغم سهم خواهی بر سر قدرت در نهایت مسیر انشعاب را در پیش گیرد. صلاح مازوجی که امروز نماینده ی جناح "چپ" کومه له شده است، در یک جلسه ی تشکیلاتی در اردوگاه کومه له در سال 2009 یا 2010 اعلام کرد که ما از عبدالله مهدی درخواست کردیم که حاضریم اعضايمان را متقاعد می کنیم به شما رای بدهند تا یک سوم آرا را به دست بیاورید، اما او دنبال پنجاه درصد بود و به همین خاطر انشعاب کرد. دلایل از طرح این پیشنهاد ضد دمکراتیک و عشایری این بود که بحث ها

هنوز روشن نبودند و ایشان می خواسته از طریق نگهداری جریان مهدی بحث ها را "روشن" نماید. من می گویم عبدالله مهدی در سال 91 در کتابی که مازوجی و عزیزاده هم در آن مطلب نوشته اند در مورد بحران خلیج سیاه روی سفید از ناسیونالیسم قومی و بورژوازی گُرد در کردستان عراق دفاع کرده است و رسماً در نقطه مقابل کارگران و کمونیست ها ایستاده است. یعنی من با بیست و یک سال سن در دورانی که به تشکیلات علنی کومه له در کردستان عراق پیوستم، این مساله را درک کردم ولی جریان سانتر ان را درک نکرده بود؟! بماند!

در فاصله ی سال های 1990 تا امروز ما شاهد کشمکش های سیاسی زیاد و انشعابات مختلف در کومه له، حذف و سیاست اخراج کمونیست ها، سرکوب روشنفکران کمونیست و تقدیس فرهنگ لمپنیسم و غیره هستیم. مسائلی که بخشا به خاطر ابعاد بزرگ آن مانند انشعاب سازمان زحمتکشان کردستان در سال 2000 از جانب کومه له مطرح شده اند، اما سرکوب ها و انشعابات و اخراج های دیگر تا جایی که ممکن بوده است بر آن سرپوش گذاشته شده است و اگر متوجه شده باشند که فرد اخراجی توانایی دفاع سیاسی از خود را ندارد، مساله حتی به خانواده اش هم کشیده نشده است، چه برسد به اینکه به جامعه کشیده باشد. چندین نفر را می شناسم که در بین سال های 92 تا 98 به جرم خواندن نشریات حزب کمونیست کارگری ایران به شیوه بی فاشیستی از کومه له اخراج شده اند. صلاح مازوجی در دوران اخراج این افراد (ل م، آ ع، غ ف) و افراد زیاد دیگری در رهبری کومه له و حزب کمونیست ایران بود و با این سیاست خبیث حذف انسان هایی که تنها روزنامه ی یک حزب سیاسی دیگر را خوانده اند همراهی کرده است، اگر خود مستقیماً در اخراج شان نقش نداشته بوده باشد. من با تمام این افراد صحبت کرده ام و از آنجایی که اعلام کردند اسمشان را جایی نبرم اسمشان را کامل ننوشتم. صلاح مازوجی همیشه شخصیت مرموزی بود که به سبک نوشیروان مصطفی رهبر جریان اسلامی قومی گوران و از اعضای سابق رهبری اتحادیه ی مهینی و سابق تر جریان مائویستی کومه له ی رنجدران نقش "جناح چپ" کومه له را بازی می کرد و سید ابراهیم هم به سبک مام جلال طالبانی در حذف و اخراج سازی ها پشت پرده بود. برای نمونه زمانی که من را از کومه له به دلایل واهی اما با انگیزه های ضد کمونیستی اخراج کردند، چند روز بعد تمام رفقای فراکسیون ما را تحت فشارهای تشکیلاتی می گذارند که رابطه شان را با من به کلی قطع کنند. در هنگام اخراج من سید ابراهیم در تشکیلات کردستان نبود و این صلاح مازوجی بود که حکم اخراج من را داد. حالا من می توانم به این آدم اعتماد سیاسی داشته باشم؟ خیر! همان طور که به نوشیروان مصطفی جلال قائل کمونیست ها اعتماد ندارم. جالب است وقتی که پنج نفر از اعضای حزب کمونیست کارگری عراق را در روز روشن در شهر سلیمانیه به گلوله بستند، مام جلال هم در خارج کشور به سر می برد و نوشیروان مصطفی حکم تیر را صادر کرده بود. تاریخ چگونه تکرار می شود!

سرکوب و حذف یک نیروی ناسیونالیست که من همیشه آنان را بازماندگان سازمان زحمتکشان می خواندم یعنی جریان موسوم به "روند سوسیالیستی کومه له" هم به روش هایی به شدت ضد دمکراتیک و در فضای کینه و نفرت صورت گرفت و خود من شاهد عینی اخراج اعضای این گروه در تشکیلات کردستان بودم. البته لازم است اشاره کنم که در سطح بدنه به جز چهار پنج نفر انسان بدبخت و بیچاره کسی با آنان همسویی نکرده بود و کسانی که همسو بودند به دلایلی قبل از اخراج عقب نشینی کردند. فارغ از اینکه من به شدت با عقاید ناسیونالیستی و آنتی کمونیستی این جریان مخالف بودم، اما شیوه ی برخورد ضد دمکراتیک و غیرانقلابی به آنان را شبیه برخورد رژیم ایران با مخالفین سیاسی اش می دانستم. اعضای فراکسیون راهی نداشتند یا باید توبه می کردند و از موضع خود عقب نشینی می کردند یا اخراج می شدند. وادار کردن انسان به توبه تحقیر انسان و خالی کردن او از هر گونه هویت انسانی است. در دیالکتیک خدایگان و بنده هگل می نویسد که جنگ بین برده و برده جنگ بین مرگ و زندگی است. کسی که این جنگ را در پیش گرفته است یا می میرد، یا پیروز می شود و یا تن به بردگی می دهد. سنت وادار کردن انسان به توبه، سنتی برده دارانه است که در کومه له از جانب خدایگان کمیته ی مرکزی نه تنها در مورد فراکسیون بلکه در مورد رفقای که در سال 2010 به بحث های خود من سمپات داشتند، به ضد انقلابی ترین شکل ممکن در پیش گرفته شد. بارها و بارها رفقای نزدیک من و کسانی که در هسته های مطالعاتی با من همکاری می کردند را به دبیرخانه بازخواست کرده و از آنان خواسته اند توبه کنند، تا مثل "ر هبر" شان یعنی من اخراج نشوند. حسن رحمان پناه به یکی از دختران رفیق گفته بود که "وقتی رهبرتان را به راحتی اخراج می کنیم، شما دیگر هیچی نیستین".

در دورانی که ما با کومه له بر سر مسائل کاملاً سیاسی و تنوریک، از جمله مفاهیم سوسیالیستی، بازخوانی متفاوت از سوسیالیسم، تصورات متفاوت در مورد یک جامعه ی رها، مساله ی دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب، مساله زنان، عشق آزاد، "حاکمیت شورایی"، شیوه ی برخورد به احزاب و جریانات بورژوازی و غیره اختلاف داشتیم و خود من ده ها مقاله در این زمینه ها در نقد صریح و ضمنی کومه له نوشته ام، یکی از جاهلان تفنگچی سابق حزب دمکرات و سازمان زحمتکشان به همراه یک اپورتونیست بزدل تفنگچی سابق سازمان زحمتکشان که مدتی در کومه له به سر می بردند، خود را به ما نزدیک کردند و تلاش می کردند مساله ی اخراج و حذف و سرکوب های تشکیلاتی بر سر مسائل عقیدتی را با اساسنامه توضیح دهند. این دو شارلاتان تلاش کردند در شرایطی که من در زندان یونان به سر می بردم و به اینترنت و تلفن دسترسی نداشتم، از اتوریته، اعتبار، تلاش و مبارزه ی من به نفع اپورتونیسم سیاسی و شخصی بهره بگیرند، اما زمانی که متوجه شدند که مباحث من هیچ همسویی با مباحث ارتجاعی و کنسرواتیو این دو فرد (ناصر بابامیری و سمکو نوری) ندارد و خود به دنبال کنترل رادیکالیسم جریانی بودند که من نمایندگی می کردم، هنگامی که با مواضع صریح و رادیکال و جواب های دندان شکن من مواجه شدند، به راه های نامشروع از جمله لودگی با اسم مستعار و غیره پناه بردند و من هر دویشان را به شیوه های ضروری لجن مال کرده و سر جای خودشان نشاندم. همان زمان من به این جاهلان اعلام کردم که مساله بر سر برنامه و اساسنامه و یک تیکه کاغذ نیست، مساله بر سر توازن قوا و تعداد ریش سفید و تفنگچی قدیمی در جناح ماست. همان زمان اعلام کردم که اگر ما ده تا کمیته مرکزی ریش سفید داشتیم به هیچ وجه نمی

توانستند برای ما پرونده سازی تشکیلاتی کنند و مثل آب خوردن سرکوب و اخراجمان کنند، اما کو گوش شنوا! یکی از این دو جاهل بعد از سال ها افسردگی سیاسی در غرب دوباره با گردن کج به کومه له برگشت و دیگری هم تمام احزاب اپوزسیون چپ را یک بار آزمایش کرد و سرخورده تر از هر زمانی همچون توپ فوتبال بین جریانات سیاسی با او بازی می شود. بگذریم!

آنچه که امروز در کومه له اتفاق می افتد، شبیه اتفاقاتی است که خود من تجربه کرده ام. این مسائل برای من نه جای تعجب هستند و نه تازه اند. تنها چیز تازه یی که دیدم این بود که دادگاه های انقلابی کومه له، دادگاه هایی که قبل اطلاعاتی و فاشیست های اسلامی عضو سپاه پاسداران را محاکمه می کردند، امروز تبدیل به دادگاه های ضد انقلابی و آنتی کمونیستی شده اند و کمونیست ها را در این دادگاه ها محاکمه می کنند. دبیرخانه ی کومه له کسانی که در فیس بوک و فضای مجازی برخی پست ها را در رابطه با اختلافات اخیر و نقد جناح راست لایک و شر کرده بودند، بازخواست کرده بود و یک برگه ی توبه نامه جلوشان گذاشته بود که امضا کنند. محتوای برگه یک عنبرخواهی کتبی به خاطر لایک مطلب عباس منصوران بود. این شیوه ی اندیشه و برخورد با مخالفین سیاسی تنها با دادگاه های رژیم اسلامی و دادگاه های استالینی قابل مقایسه است و هیچ ربطی به چپ و کمونیسم ندارد.

هشت: دلیل اصلی چرخش کومه له به طرف پ ک ک و پژاک را باید در تحولات روزاوای کردستان و قدرت گیری پ ک ک به عنوان یک حزب بورژوازی و بازتاب این قدرت گیری در جامعه ی کردستان ایران و خود کومه له دید. کومه له می داند که روزاوای کردستان به عنوان یک آلترناتیو عملی و شیوه ی اداره ی جامعه در مقابل مسائل انتزاعی مربوط به حکومت شورایی و غیره یک واقعیت عینی پیش روی مردم است و این مساله باعث شده است که این الگو در کردستان ایران هم مورد استقبال قرار بگیرد و بخشی از کسانی که به کومه له سمپات داشتند به مدافعین پروپاقرص آپوئیسم تبدیل شدند. کومه له برای اینکه از قافله جا نماند، با پژاک همکاری ایی را آغاز کرده است که از حد مناسبات دیپلماتیک گذشته است و کومه له و پژاک را به حزب خواهر برادر تبدیل کرده است.

نه: اگر کومه له در گذشته توانسته بود به شکل عملی در اوایل انقلاب پاسخ اقتصادی کارگران و زحمتکشان را بدهد، بعد از تبعید کومه له به خارج از مرزهای ایران بخشی از دستاورد های اولیه کومه له در نتیجه ی تعرض بیش از پیش ضد انقلاب اسلامی بازپس گرفته شدند. در این دوران و به ویژه در سال های اوایل 1990 ما شاهد جریان اسلامیتی فاشیستی در مناطق مختلف خاورمیانه هستیم. حزب وحدت اسلامی در کردستان عراق، طالبان، حماس، حزب اله لبنان و جریانات سلفیستی و وهابی که در کردستان ایران از ابتدا با شکست مواجه شدند، محصول دوران پس از سقوط شوروی و برای مبارزه با کمونیسم اند. اگر احزاب فاشیستی و اسلامی دست پرورده ی اخوان المسلمین و پروغرب یا وابسته به عربستان سعودی توانستند از طریق توزیع پول و آذوقه در میان مردم برای خود در مناطق فقیرنشین و در دوره های بحرانی پایگاهی در کشورهای مثل فلسطین، عراق، افغانستان، لبنان و کردستان عراق پاسخ مطالبات فوری مردم را به شیوه یی اپورتونیستی و ضد انسانی در نتیجه ی این شکل از کمک سرکوبگرانه بدهند، همزمان هم از تمام کسانی که به آنان کمک شده بود درخواست می کردند که بچه هایشان را به مسجد بفرستند تا توسط این تروریست های فاشیست آموزش ببینند. در کردستان ایران مردم به خاطر سابقه ی سیاسی و پایگاه عمیق کمونیسم در این جامعه فاشیسم اسلامی سلفیستی و وهابیت هیچگاه از حد فرقه یی منفور فراتر نرفت و حتی در شهر مریوان چند نفر از اوباش فاشیست وابسته به فرقه ی وهابی توسط فعالین سیاسی در هتل زربار ترور شدند و این مساله ترس عجیبی در میان کسانی که ممکن بود سمپات داشته باشند، ایجاد کرده بود.

در شرایط فعلی مردم کردستان ایران منتظر این هستند که آزمون روزاوای را برای مدت زمانی طولانی تر تجربه کنند. اگر روزاوای مسیر رهایی طبقات تحت ستم را پیش پای جامعه می گذاشت، تاکنون گذاشته بود. قرارداد اجتماعی روزاوای و مناسبات جریان حاکم با مالکیت خصوصی در آن جا، این مساله را به خوبی روشن کرده است که این جریان علیرغم مترقی بودن در مقایسه با آلترناتیوهای فاشیستی در منطقه چیزی جز ادامه ی رئال پولیتیک نیست و از آنجایی که کومه له به این رئال پولیتیک راضی است، پس کومه له هم در رئال پولیتیک به کلی ذوب شده است و دست و پا زدن های جناح "چپ" برای نجات دادن کومه له از بحرانی سیاسی و ایدئولوژیک تنها در کردستان ایران و در نتیجه ی رادیکالیزه شدن طبقه ی کارگر و مبارزه ی این طبقه برای تحزب خود و قدرت گیری است کنار زده می شود. امید بستن به تغییر تشکیلات کردستان کومه له به نفع کمونیسم آن هم در شرایطی که رهبری جناح راست در کردستان عراق مناسبات نزدیکی با حاکمیت ارتجاعی سبز (اتحادیه ی میهنی، شاخه ی برون مرزی جمهوری اسلامی ایران) دارد و رسماً در جبهه ی پژاک به عنوان یک نیروی پرورژیم و ارتجاعی، پژاک که در ماه های اخیر چند نفر را فقط در اطراف مریوان به قتل رسانده است، از شیعه ی اثنی عشری دفاع می کند، سال هاست سازش با رژیم ایران را تبلیغ و ترویج می کند و مناسبات مشکوکی با رژیم فاشیست ایران دارد، آب در هاون کوبیدن است.

در نهایت باید به سبک جورج لوکاچ در تزه های بلوم اعلام کنم که تنها جنبشی که علیه رئال پولیتیک است، تنها یک جنبش سوسیالیستی است. از آنجایی که کومه له علیه رئال پولیتیک نیست، بلکه یک جریان است بخشی از رئال پولیتیک و بازتولید آن است، پس نمی تواند کمونیست باشد. نقد نقادانه ی مازوجی در این وسط چیزی جز حرف زدن هنگام خواب نیست و از یک انسجام مارکسیستی و تحلیل رادیکال علیه وضع موجود رنج می برد. در این وسط کومه له باید در مقابل سرنوشت کسانی که در جناح "چپ" هستند و در کردستان عراق به سر می برد، در صورت اخراج و حذف شان باید هزینه ی رساندنشان به یک کشور امن را تامین کند، چون کردستان عراق برای کمونیست های جوان غیر مسلح بریده از این احزاب نمی تواند مکان امنی باشد.

